



## وندهای فارسی

۲

ه در میان دو کلمه وسیله اتصال بعنوان صفت و موصوف یا مضاف و مضاف الیه است: مرد  
دانا مردمک چشم.

et در بعضی لهجه‌ها، بجای at بکار میرود: کتابت، گفتنت.

و در اتصال به «که و چه» نیز معمولست: کت، چت.

بچر، کت عنبرین بادا چراگاه  
من نمیدانم در این ره چت فتاد  
بچم، کت آهنین بادا مفاصل. منوچهری  
کاین چنین دادی دل و دین را بیاد؟

بادآوری:

بعضی اشخاص در این مورد «چه و که» را بفتح (چت وکت بروزن بس) تلفظ میکنند  
و معتقدند که فتحه مابعد بمقابل منتقل میشود ولی این عقیده درست نیست زیرا «که و چه» اگر  
موصول باشند در قدیم بصورت «کوچ» مکسور نوشته و تلفظ میشده‌اند و اگر ربط یا استفهام  
باشد صورت قدیم آن «کی وچی» بوده و در هیچ يك از اشکال نامبرده فتحه وجود ندارد و  
فتحه «ت» اگر بآنها منتقل شود برخلاف اصل خواهد بود و همین حکم در مورد اتصال «که و چه»  
به امثال «از» حرف اضافه و «اش و ام» ضمیر نیز صادق است و در همه موارد باید بکسر اول  
تلفظ شود: کز، کش، چش، کم، چم.

تو کز محنت دیگران بیغمی  
et an ضمیر دوم شخص جمع در حال اضافه یا مفعولی: کتابتان، دادمتان.  
نشانید که نامت نهند آدمی

\* آقای محمد امین ادیب طوسی. استاد دانشمند و صاحب نظر دانشگاه.

esān در کلمه شادمان مخفف «استان» است  
 یکی شادمانی بر آوردشاه پس از برزن و کاخ و ایوان و گاه.  
 est در اتصال بر ریشه مضارع بعضی افعال ریشه ماضی و سوم شخص مفرد ماضی مطلق میسازد:  
 توانست (= توان + ست)، دانست (= دان + ست)، شایست (= شای + ست)،  
 بایدست (= بای + ست).  
 estān بمعنی ناحیه و ایالت در اتصال با سم، اسم مکان میسازد: گلستان، گوجستان،  
 دهستان esān در آخر ریشه مضارع افعال علامت اسم مصدری است: دوش، گرایش، پرسش.

### یادآوری

- ۱- در بعضی لهجه‌ها تلفظی از esān ضمیر است: کتابش، گفتش، رفتش.
- ۲- در بعضی لهجه‌ها بآخر esān مصدری «ت» می‌آورند: دوشت، دهشت.
- ۳- در بعضی کلمات esān مصدری معنی اصلی خود را از دست داده: خودش، بالش.
- ۴- این علامت در اصل بصورت esān بوده که نمونه آن در کلمه دهشون، نگوشن دیده می‌شود.

esān ضمیر سوم شخص جمع در حال اضافه یا مفعولی: کتابشان، گفتشان esān در کلمه «دهشت» از علامت est بهلوی، که برای صفت عالی بکار می‌رود گرفته شده و صورت اسم خاص پیدا کرده.

em در اول چند کلمه علامت اشاره نزدیک: امشب، امسال، امروز و در آخر «که و چه» ضمیر اول شخص مفرد در حال اضافه و مفعولی چنانکه گفته شد:  
 جان من آنروز رفت کم رخت آمد پدید یارب این روز پیش پیش نیابد مرا. امیر خسرو  
 emān در آخر اسامی ضمیر اول شخص جمع در حال اضافه و در آخر افعال ضمیر مفعولی است: کتابمان، گفتمان (= بما گفت).

- و در آخر ریشه مضارع بعضی افعال علامت مصدری است: سازمان، زایمان، چایمان.
- و در بعضی لهجه‌ها در آخر ریشه ماضی علامت اول شخص جمع: گفتمان (= گفتیم).
- و در آخر کلمات شادمان، دودمان «بترتیب بمعنی «منش» و «مان» بمعنی خانه است.

### یادآوری:

مان در آخر ساختمان: از تأثیر زبان خسارچی است و بسبب آبا دتمان ساخته شده و گاهی مخفف «ماننده» در ترکیب بکار رفته و علامت تشبیه است:  
 برو ای باد قاصدانه بیوس. خاک در گاه آسمانمانش. خواجه

emânê پسوند ماضی شرطی و استمراری در اول شخص جمع: «تایرون آمده‌مانی هزار سوار از شاهیر و ارباب و اصحاب عرایض برد سرای او گرد آمده بودی». چهارمقاله.

\* \* \*

o در میان دو کلمه علامت عطف است که در پهلوی بصورت od و ot آمده: حسن و احمد.

راه پنهانی میخانه نداند همه کس جزمین وزاهدوشیخ و دوسر سوای دگر  
ol مخفف و مبدل âl یا ûl است در آخر بعضی کلمات از قبیل چنگل (= چنگال)،  
شنگل (شنگول) و در آخر بعضی اسامی امکانه علامت مکانست: زاول (= محل زاوه، کاوه)  
(= محل کاو بمعنی شکاف کوه).

ola مخفف ûla: زنگوله (= زنگوله)، منگله (= منگوله).

om در آخر کلمات بمعانی زیر آمده:

۱- در آخر عدد مرتبه را می‌رساند: یکم (= يك + ام)، دهم (= ده + ام)، هزارم  
(= هزار + ام).

۲- و در آخر چند کلمه جنس را می‌رساند: مردم، سریشم، انگم (= انگ بمعنی شوره  
و شهد + ام).

۳- در اسامی محل تغییر صورتی از am علامت مکانست: جهرم، طادم، سهیرم.

۴- در بعضی لهجه بجای am ضمیر بکار می‌رود: کتابم، دادم، (= دادم را)، گفتم (= من  
گفتم) ow در اول بعضی کلمات بسیاق پهلوی آمده: اوساد (= افسار)، اوشاندن (= نشان دادن)،  
اوباریدن (= بلعیدن).

û در آخر کلمات بمعانی زیر آمده:

۱- علامت تصغیر یا تحقیر: یارد، پسرد.

۲- علامت تحجیب و تعظیم: خالو، عمو (= عم + او).

بخلوت شکرو، بملاحت نمکو

یار کی هست مرا، بلطافت ملکو

از پی موبکب عیش، ساخت باید بزکو

دی مراگفت بطیش، غم فرو تاخته پیش

شادمان باش و بساز، باقبای قدکو. قاآنی

بهر دیبای طراز، تا کیت جان بگذار

۳- علامت اتصاف و مبالغه: شکمو، دیشو، دادو (= بسیار داد زننده) = بچه شیرخوار.

۴- مفید نسبت است: چربو (= چربی)، هندو (هندی)، ددغو (= آنچه از دوغ بعمل

می‌آید).

۵- در لهجه شیرازی علاوه بر معنی اول و دوم علامت تعریف و عهد است: کتابو را

خریدم (یعنی کتاب معهود را...)

۶- جنس را بنوع مخصوصی بدل میکند: گردو (= جوز)، کندو (= تابو).  
 ûe که تغییر صورتی از uar است در آخر کلمات علامت انصاف است: (نجدو، مزدو، گنجو).  
 ùk در آخر کلمات بمعانی زیر آمده:

۱- صورتی است از ù شماره «۶»: گردوک، کندوک.

۲- صورتی از ù شماره «۳»: دموک (= بسیار رمنده)، چسبوک (= بسیار چسبنده).

ùla در آخر چند کلمه علامت تصغیر است: زنگوله، مشکوله (= مشک کوچک)،

کندوله (= کندوی کوچک).

ûmand صورتی از «منده» علامت انصاف: برومند (= بارور)، قنومند (= جسیم).

بروند باد آن‌همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت

این علامت در پهلوی بصورت oumand آمده.

ûya این علامت در آخر اسامی قدیم دیده میشود و دارای یکی از معانی زیر است:

۱- تشبیه یا تصغیر: ماهویه (= ماه + اویه)، ماسویه (= ماهویه).

۲- تحییب یا تعظیم: برزویه، پسویه، نبطویه.

۳- نسبت و انصاف: داهویه (= بچه سرراهی)، دادویه (= بچه‌ای که بسیار داد میزند).

## یادآوری:

این پسوند در نازی بصورت auayh تعریف شده و منشاء آن در زبانهای باستانی معلوم

نیست.

داره مستقر معتقد است که شاید از مشتقات پسوندی باشد که نام داریوش dâriauaos را

ساخته و از auaos پسوندی بصورت auayh پدید آمده و بمرور شکل auayh گرفته (۱)

اشباه دارمستر در این است که بمعرب بودن کلمات توجه نداشته و گرنه چنین عقیده‌ای

اظهار نمیکرد. بنظر ما چنانکه گفتیم auayh تعریبی از ûyâ است که صورت کهنه‌تر آن

ù + nk است و در اغلب کلمات فارسی تعریب نشده دیده میشود: کاکویه، شیرویه، پروزیه،

بادرنجویه، کهکیلویه.

\* \* \*

ز این علامت در آخر افعال نشان دوم شخص مفرد است: گفتی، گویی.

- و در آخر جمله‌های اسمی. دوم شخص مفرد فعل ربطی است (= هستی): تودانانی

توانی که گفتی که روئین تنم بلند آسمان بر زمین افکنم

و در آخر کلمات دیگر بمعانی زیر آمده:

## الف - در آخر اسم خاص:

- ۱- نسبت بمکان: تهرانی، تبریزی.
  - ۲- نسبت به شخص: (دستی، اسرائیلی).
- گر این تیر از ترکش (دستی) است  
نه بر مرده برزنده باید گریست.

## ب - در آخر اسم عام:

- ۱- نسبت سازندگی و فروشندگی: کبابی، چلوی.
  - ۲- بمعنی فاعلی: خونی (= کشنده).
  - ۳- بمعنی انبازی و اشتراك: قتی، ناتنی.
  - ۴- صرف نسبت: سردختی، ثابستانی، بوته‌ای.
  - ۵- بمعنی مفعولی: بندی، زندانی.
  - ۶- افاده شغل کند: جادویی (= جادوگری)، دلگردی.
  - ۷- افاده مذهب و دین کند: مسلمانی، کرامی.
- گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد  
آه اگر از پس امروز بود فردائی
- ۸- محل کار و شغل را رساند: فنادی، صرافی.
  - ۹- بدون معنی: ارمغانی (= ارمغان)، باردگی (= باره = اسب).

## ج- در آخر صفت بسیط:

- ۱- علامت اتصاف و دارندگی: هنرمندی، شاعری.
- هنر آموزکز هنرمندی  
در گشائی کنی و در بندی
- ۲- بمعنی حاصل مصدری: بلندی، سرخی، دلیری.
- ## د- در آخر صفت مرکب:
- ۱- افاده شغل و حرفه کند: شیرینی فروشی، کفش دوزی، کیمیاگری.
  - ۲- برای تفخیم و بزرگداشت: حضرت صاحبقرانی، ظل‌اللهی.
  - ۳- معنی حاصل مصدری دهد: بلند نظری، کوه پینی، دوراندیشی.

## یادآوری:

«ی» در کلمات اخوی و ابوی راممکن است از نوع تفخیم و تعظیم بشماریم ولی مأخذ

آن معلوم نیست.

– ÿ مفید معنی حاصل مصدری در پهلوی بصورت ih و در سایر معانی بصورت ik

آمده: دبیره (= دبیری).

it صورت پهلوی «id» است که در بعضی لهجه‌ها دیده میشود و علامت صرف دوم

شخص جمع فعل است و در کتب قدیم بکار رفته: کنیت (= کنید)، آوردیت (= آورید).

îc و îz در بعضی لهجه‌ها علامت نسبت است: نیمایوشیج (= نیمای پوشی).

... این علامت در پهلوی بصورت ik آمده و بنابراین تبدیل صورتی از آناست، ica و

îza در بعضی کلمات علامت تصغیر است: درپچه، سرخچه (= سرخک).

... این علامت در پهلوی بصورت İcak دیده میشود.

îl علامت دوم شخص جمع در صرف افعال: گفتید (= گفت + ید)، دودید (= رو + ید)

و در صرف افعال جعلی علامت سوم شخص مفرد ماضی مطلق و دوم شخص جمع مضارع و امر

است: دقتید (= رقص + ید) می فهمید (= می فهم + ید): بخلطید.

îdan علامت مصدر جعلی است که با آخر کلمات مورد نظر متصل شده مصدر میسازد:

طلبیدن (= طالب + یدن)، جنگیدن (= جنگ + یدن).

طرزی افشار در بکار بردن مصادر جعلی معروف است:

با من دل داده‌ای گلچهره جنگیدن چرا تو غزال گلشن حسنی پلنگیدن چرا؟

îr ... در آخر بعضی کلمات علامت انصاف و دارندگی است: دلیر (= دل + یر)، کویز

(= کر + یر) = صاحبکار، انفیر (= انج = انگ + یر) = دارای شهد و مفصود

میوه معروف است.

... این علامت تغییر صورتی از ir است.

îz علامت تصغیر در کلمه «کنیز» و علامت مکان در کلمات: مهریز، گودیز، هریز

îza و îzak علامت تصغیر و تحیب در کلماتی از قبیل: پاکیزه، کنیزک ... این علامت

تصغیر صورت icaک پهلوی است is و îs در آخر اسامی امکانه تغییر صورتی از iz علامت

مکانست: هریس، طالیس، کالیس، نغریس.

îk ... علامت نسبت که بسیاق پهلوی در بعضی کلمات از قبیل: قاریک (= تاری)، قاجیک

(= تات + یک) دیده میشود و در آخر اسامی بعضی امکانه بصورت iq در آمده: جهریق، مهریق

il ... در آخر بعضی امکانه علامت مکانست: منجیل (= منج + یل)، گجیل (= گج + یل).

... و تغییر صورتی از ir است.

îm ... در آخر کلمات بمعانی زیر آمده:

الف ... علامت نسبت و تغییر صورتی از im است: کجیم (= کجین) = پارچه ایست از

کج، کوهیم (= کوه + یم) = گیاهی است طبعی که در کوهستان روید.

ب ... مخفف «استیم» فعل اول شخص جمع ربطی است، دانائیم، توانائیم.

ج ... ضمیر اول شخص جمع در صرف افعال: رفتیم، برویم.